

چه وظیفه متوجه تعلیم و تربیت است؟

تعریف برای تشخیص این وظیفه نخست باید دانست مقصود از تعلیم و تربیت تعلیم و تربیت چیست و این عنوان شامل چه چیزهاست؟

از یک نظر هر چه که عامل بنای زندگی انسان است قسمتی از تعلیم و تربیت است. در این تعریف عمومی عوامل طبیعی از قبیل وضعیت آب و هوا و سایر اوضاع طبیعی که انسان با آن مربوط و محشور است و محیط اجتماعی از عوامل تعلیم و تربیت بشمارند. زیرا نفوذ شهر، قراء، وضعیت اجتماعی افراد، تمول یا فقر، گشادی فضا و گرفته‌گی آن در زندگی انسان غیر قابل انکار است. هر چه در زندگی بآن مواجه میشویم کم و بیش در ما تاثیری دارد هر چند که در بعضی موارد این تأثیر بقدری خفیف است که تشخیص آن بسهولت ممکن نیست.

معذک در تعریف تعلیم و تربیت از این نفوذهای بدوی سخنی در بین نیست و برای فهم مقصود اصلی از تعلیم و تربیت لازم است آنرا محدود کنیم بآن نفوذی که یک فرد انسان از طرف آنها که بر او از حیث مقام تفوق دارند عامدا وارد میشود اما این نفوذ نیز وسیع است زیرا نه فقط شامل نفوذ مدرسی است بلکه نفوذ خانواده-هرچند بلا اراده و نیمی از روی فکر و نیمی دیگر طبعاً اعمال میشود- و نفوذ بکه دولتها بوسیله قوانین موضوعه اعمال میکنند و نفوذ بکه هیئتهای اجتماعی کوچکتر که بکفرد انسانی در آن امرار حیات میکنند در انسان دارند شامل تعریف فوق خواهد بود.

درجه تاثیر این عوامل در ساختمان انسانی از نظر کلی و جزئی متفاوت است ولی هر کجا که قصد و اراده در اعمال نفوذ محسوس است آن نفوذ رابایستی نفوذ تربیتی دانست.

وظیفه با تعریف فوق تعلیم و تربیت شامل نفوذهای خوب و بد و بیطرف خواهد **تعلیم و تربیت** بود زیرا بعضی از عوامل تربیت و تعلیم نفوذ عمدی مضری داشته انسان را بخطاسوق می دهد و بعضی دیگر با آن که برای مقصود خوب اعمال شده یا بواسطه

سوء تفاهم در معنی فضیلت و یا از جهت فقدان قدرت در طرز اجرای مقصود و تحصیل فضیلت نتایج سودمند نمی بخشد.

این مسئله ما را بسؤال حقیقی قبل بر میگرداند که تعلیم و تربیت چه وظیفه را بهمه دارد؟ پس از جواب این قسمت سؤال دیگری در پیش است که چه تشکیلات و وسائلی برای انجام این وظیفه ضرور است؟

در قسمت اول هر چند جوابهای بیشمار داده شده و میشود میتوان آنها را در تحت دو عنوان خلاصه کرد:

اول- وظیفه تربیت فردی و شخصی

دوم- وظیفه تربیت انسان برای زندگانی اجتماعی

آنها که طرفدار قسمت اول هستند تربیت را عبارت میدانند از مهیا کردن یک نفر از افراد انسان برای تحصیل وسائلی که بواسطه آن بتواند زندگانی خوب و مرفه داشته باشد، بعبارت اخیری هر چه که فقدان آن زندگانی را دشوار می کند تربیت بایستی متعهد شود که آنرا بیک فرد انسانی برساند.

از این نظر اهمیت مخصوص بتعلیم فضیلت یا بتربیت هوش و قریحه یا به تحصیل یکی از وسائلی که بتواند خدمت مستقیم و نافع بانسان نموده و برای او ایجاد آسایش نماید داده میشود، واضح است که تشخیص و انتخاب هر یکی از این شقوق بسته بموقعیت اجتماعی و درجه و میزان تربیت والدین است و همینطور حکومتها و جمعیتهای کوچکتر هر يك از این شقوق را برای يك طبقه از افراد انسانی و پس از آن برای يك فرد از افراد آن طبقه مقتضی می بینند. بنا بر این در تربیت فردی و شخصی والدین و حکومتها و اجتماعات کوچکتر دخیل و مؤثرند.

از طرف دیگر آنها که تعلیم و تربیت را عبارت میدانند از آموختن آنچه که مفید بحال يك هیئت اجتماعی یا يك قوم و ملت است میگویند غرض از تعلیم و تربیت آنست که اشخاص را برای مشاغل و خدمات هیئت اجتماع مهیا نموده و معلوم نماید که هر يك از افراد يك ملت برای کدام خدمت مستعدتر و لایقتر است و او را برای همان کار تربیت نماید.

اینجا نیز اهمیت مخصوص بفضیلت، هوش و مهارت صنعتی افراد داده میشود ولی از آن نظر که این مسائل برای یک طبقه یا برای هیئت اجتماعی مفید است. بنا بر این هر دو دسته تقریباً در آخرین مرحله بحث خود بملک و اجتماع میرسند ولی بین آنها فرق بیشمار است زیرا دسته اول تشکیلات اجتماعی را فقط برای پیشرفت و آسایش فردی لازم می دانند و دسته دوم اهمیتی برای افراد قائل نشده و فقط عقیده دارند که باید کار یک جامعه خوب و کامل انجام داده شود.

مثلاً دسته اول جوائز و اعانه‌های مادی را ضرور میدانند که افراد هوشمند بتوانند بوسیله آن ماعدتهای نقدی از دبستان بدبیرستان و از آنجا بمدارس عالیہ برسند دسته دوم هیچگونه اهمیتی به لیاقت و قابلیت اشخاص بی بضاعت نمیدهند این دسته میگویند تا هر وقت که یکمده کافی از اعضاء یک مات یافت می شوند که مقامات عالیہ خدمات مملکتی را عهده کنند و والدین آنها مخارج تحصیلشان را متحمل می شوند ملت لازم نیست مخارجی را متحمل شود که عده دیگری را هم برای همان خدمات تربیت نماید. نظر آنها تقریباً با اینجا منتهی میشود که بایستی آن قدر که در خدمات عمومی محل خالیست افراد برای آن خدمات تربیت شوند.

هر کدام از این دو نظر تاریخ طولانی دارد - در بدایت امر تربیت عبارت بود از اینکه بطفل شکار، ماهیگیری و جنگ و نظائر آن تعلیم دهند یعنی آنچه که طفل را توانائی دهد که بهنگام رشد و بلوغ، زندگی گانی خود و عائله خود را فراهم نماید همینکه مشاغل قدری مخصوص تر شد تربیت و تعلیم برای پسران بتعلیم حرفه پدری و برای دختران بفرآ گرفتن تکالیف خانه‌داری که بهمه مادر بود محدود گردید. ولی هر چه تشکیلات اجتماعی کاملتر گردید طفل را مرد آینده اجتماع تشخیص دادند و در نتیجه نظر اینکه تربیت باید افراد و فادار و مفید برای هیئت اجتماع تهیه نماید نظر این را که مقصود از تربیت آموختن کار مفید بیک فرد انسان است تحت الشعاع خود قرار داد - این نظر مخصوصاً در اسپارت کاملاً اجرا شده بود تا آنجا که خانواده از بین رفته و دولت تربیت جوانان را قطعاً و کلاً بهمه گرفت.

ارسطو و افلاطون - از این طریق متاثر بودند ولی آن را بدرجه عالیتر برده میگفتند تشکیلات اجتماعی هم برای اکمال نوع انسانی مفید است و هم

برای اكمال اجتماع، یعنی با وسیله هم افراد برای زندگانی مرفه مجهز تر میشوند و هم هیئت اجتماع با داشتن افراد خوب کاملتر خواهد شد، از عقاید این دو فیلسوف ملاحظه میشود که دعوی هر دو دسته موازنه کاملی داشته است.

باید بخاطر داشت که افلاطون نیز پیشنهاد کرده بود که بایستی يك طرز معین و قانونی را دولت برای تعلیم و تربیت معین نماید و یکمده ممتاز و مخصوص بد انطرز تربیت شوند. برای سایرین همانقدر کافی بود که ترتیب عملی و صنعتی را که در خانواده داده می شود فرا بگیرند، این طرز کم و بیش تا قرن اخیر در اروپا شایع و متداول بود در میان روستائیان اینگونه تربیت صنعتی هم از لحاظ صنعت غیر کامل و هم از لحاظ هوش و اخلاق بد و ناپسندیده بود. در قرن نوزدهم بواسطه جدیت و نفوذ پستالوچی در سویس و بلژیک کمتر در انگلستان و بعضی از مقتدایان دیگر در سایر ممالک يك تربیت معین و اساسی برای اطفال بی بضاعت مقرر گشت و خود این مسئله وسیله شد که مدارس و مؤسسات تربیتی تحت تشکیلات معینی قرار گرفتند این عقیده جنبه اجتماعی تربیت را ضعیف و طرفداران آن عقیده را اقصان داده و این نظر را نقویت کرد که تربیت بدو برای فایده و نفع فردی باید کار کند.

علت اتخاذ این نظر واضح است زیرا در کشورهای امروزه عده افراد خیلی زیاد و تشکیلات اجتماعی و صنعتی بقدری درهم و پیچیده است که خیلی مشکل است دولت بتواند هر کس را بفراخور قابلیت خود برای یکی از وظایف هیئت اجتماع تربیت و تعلیم نماید.

بالجمله در قرن نوزدهم و هیجدهم فلاسفه نیز بهمین تربیت فردی عقیده پیدا کردند و کار باین جا کشیده است که عقیده تربیت خصوصی و فردی امروز بیشتر فت دارد. این عقیده اگر از جنبه مثبت آن صحیح باشد از جنبه منفی برخطاست زیرا طفل یکی از بنی نوع انسانست و چون چنین است يك فرد شاخص و معینی است. اما امروز عقیده فلاسفه باین نکته معطوف شده است که هویت یک فرد انسانی عبارت از روابطی است که او با محیط خویش از لحاظ مادی و اجتماعی دارد. انسان بعنوان یک فرد از اجتماع با سایر افراد اجتماع و با دنیا بطور عموم وارد مناسباتی میشود و هر چه سن وی زیادت میگردد دامنه این مناسبات وسیعتر میشود، بنا براین اگر جنبه

اجتماعی انسان را قطع کنید بکفر دانسان بقدری کوچک میشود که تقریباً هیچ خواهد بود. ترقی و پیشرفت انسان در زندگانی بسته بکمال فکر و عقلی است که بوسیله آن با دنیائی که در آن وارد است داخل روابط مناسب و مفیدی میشود پس هر وقت انسانی پیشرفت کرد باید گفت مناسبات خود را با دنیا دریافته و آن مناسبات را بعقل خویش صحیح و بی اشتباه تفسیر کرده است، مثلثاتها با شناختن مناسبات دنیای مادی باشخص خویش انسان میتواند وسائل مادی دنیا را برای خود تهیه نماید، هر کشفی که در صنعت میشود یکی از توضیحات و شواهد این نظر است چنانکه فهم و اطلاع بآنکه چطور موادی را با یکدیگر جمع نموده و از قوه بخار فایده بردارد، انسان را با اختراع ماشین بخار موفق ساخت و همینطور با آگاهی انسان بمناسبات دنیای اجتماعی و با هم آهنگ ساختن عملیات خویش با آن مناسبات ممکن است فردی کمک و ائتلاف هم نوع خویش را جاب نماید. همینکه دانستیم که زندگانی عبارت از یکسلسله مناسبات است و بکفر د انسانی از یکطرف و قسمتی از دنیای مادی و اجتماعی از طرف دیگر این مناسبات را ایجاد میکنند بحقوق فردی و اجتماعی انسان اطلاع یافته و در نتیجه بمقصود واقعی تعلیم و تربیت رسیده ایم.

از روی این نظر میگوئیم غرض از تعلیم و تربیت آنست که اطفال را به بهترین، عالیترین، حقیقیترین و نافعترین مناسباتی که میتواند با دنیای خویش داشته باشد قیادت نمائیم.

این مناسبات را میتوان بدو نوع تقسیم نمود علمی و عملی. علم و عمل امتیاز این دانستن و عمل کردن در افکار امروزه زیاد تراز حد لزوم مشخص شده و در نتیجه این دو قسمت را ضد و نقیض یکدیگر یافته اند. این تشخیص در اثر افکار فلاسفه دو قرن اخیر است و نتیجه آن در تعلیم و تربیت خیلی مؤثر است زیرا امروز علم را بانوائی و فهم و عمل را با هنر پدی اشتباه میکنند.

در یونان قدیم این تشخیص بدرجه امروز با مبالغه و اغراق بین علم و عمل داده نشده بود. بعهده سقراط علم عبارت بود از قدرتی که بوسیله آن کاری انجام

می یابد و نه فقط شامل علم بطریق انجام کاری بود بلکه هنر اعمال آن وسیله و اخذ نتیجه را متضمن بود.

خوشبختانه متفکرین اخیر مجدداً بتفسیر سقراط برگشته و دریافته اند که این بیان بازندگانی انسانی مطابق تر است. زیرا علم عبارت از قدرت بمقابله با وضعیت است و علمی کامل نیست مگر آنکه فهم علت و چگونگی با کیفیت اعمال و انجام آن توأم باشد. بقول گویو: علم یعنی چیزی که بوسیله آن انسان موفق شود که بیشتر بداند و بیشتر انجام دهد.

البته وضعیت ممکن است فکری باشد یا عملی. هر دقیقه از حیات بیداری انسان یک وضعیت می باشد که یک نحو کار فکری یا بدنی را ضرور دارد و در حقیقت تجربه جز یک سلسله وضعیت و یک سلسله معاملات با آن وضعیت چیز دیگری نیست. بنا بر این انسان یا یک وضعیت با این طریق معامله میکند که بدو آ خط مشی خویش را تعیین نموده و بعد آنرا بانجام میرساند.

اختراع یک ماشین یا بکار انداختن یکی از قوای طبیعی، فهم کیفیت و علت عوامل طبیعی یا تتبع و استنتاج در تاریخ و ادبیات، وارد شدن به عمق و معنی یکی از صنایع مستظرفه و بالجممله مقابله با هر یک از وضعیت، تنها عبارت از یک سلسله افکار علمی نیست بلکه بکرشته افکار عملی را نیز متضمن است که بوسیله آن هر نفع و فایده ای که آن وضعیت ممکنست بما بدهد بدست بیاوریم.

بدون وجود هر دو قسمت هیچ عملی کامل نیست

این نظر کاملتر و وسیعتر در معنی علم ما را از مباحثه که در باب علم و عمل میکنند بی نیاز ساخته و از اینکه آیا نتیجه تعلیم و تربیت بایستی آموختن عام یا عمل باشد گذشته ایم زیرا اگر غرض یکی از این دو باشد کار مری محال و مقصود غیر قابل تعقیب است. علم انسان از حوائج مادی او شروع میشود و هر پیشرفتی که در علم میکند اثری در حیات مادی یا روحی او دارد، پس برای رسیدن به علم باید این اثر را تشخیص داد و تشخیص آن ممکن نیست مگر آن که عملاً آن را تجربه نمود.